

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

1996



دانشگاه اصفهان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه فلسفه

پایان نامه دکتری رشته فلسفه گرایش غرب

زبان در تفکر هیدگر

استاد راهنما:

دکتر محمدجواد صافیان اصفهانی

استادان مشاور:

دکتر رضا داوری اردکانی

دکتر محمدرضا ریخته‌گران

پژوهشگر:

مرضیه پیراوی ونک

۱۳۸۸/۱۰/۲۷

مهر ماه ۱۳۸۸

مجلس اهل‌بیت
تعمیر مدرک

۱۲۹۹۷۱

کلیه حقوق مادی مترتب بر نتایج مطالعات، ابتکارات
و نوآوری های ناشی از تحقیق موضوع این پایان نامه
متعلق به دانشگاه اصفهان است.



دانشگاه اصفهان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه فلسفه

پایان نامه ی دکتری رشته ی فلسفه گرایش غرب
خانم مرضیه پیراوی ونک تحت عنوان

زبان در تفکر هیدگر

در تاریخ ۱۳۸۸/۷/۱ توسط هیأت داوران زیر بررسی و با درجه عالی به تصویب نهایی رسید.

۱- استاد راهنمای پایان نامه دکتر محمد جواد صافیان با مرتبه ی علمی استادیار

۲- استادان مشاور پایان نامه دکتر رضا داوری اردکانی با مرتبه ی علمی استاد

دکتر محمد رضا ریخته گران با مرتبه ی علمی استاد

۳- استاد داور داخل گروه دکتر مهدی دهباشی با مرتبه ی علمی استاد

دکتر محمد علی اژه ای با مرتبه ی علمی استاد

۴- استاد داور خارج از گروه دکتر هاشم گلستانی با مرتبه ی علمی استاد

دکتر حسین کلباسی اشتری با مرتبه ی علمی استادیار

امضای مدیر گروه

سپاس خداوند یکتا را که یاریم نمود تا در بهترین و شریفترین رشته تحصیل کنم و فرشتگانی را بر سر راهم قرار داد تا یار و پشتیبانم باشند هر چند ناتوانم اما شایسته است مراتب قدر دانی خود را با زبانی قاصر از این فرشتگان به عمل آورم. بدین وسیله بالاترین مراتب تشکر و قدردانی بی شائبه خود را از خانواده محترم و مهربانم که در کمال لطف مهربانی پیوسته همراه و همگام من بودند، اعلام می دارم. خود را همواره مدیون و مرحوم زحمات جناب آقای دکتر صافیان استاد راهنمای محترم به جهت صبوری و راهنماییهای بجا و بی وقفه ایشان می دانم و آرزومند بهترین الطاف خداوندی برای ایشان هستم. از جناب آقای دکتر رضا داوری اردکانی و جناب آقای دکتر محمد رضا ریخته گران که با بزرگواری تمام مشاوره این پایان نامه را پذیرفتند، بی نهایت سپاسگذارم. مراتب احترام و شکرگذاری خود را نسبت به تمامی اساتید گروه فلسفه دانشگاه اصفهان و همچنین جناب آقای دکتر حسین کلباسی اشتری که به من حکمت آموختند، اعلام می دارم. امید که راه تفکر و حقیقت همواره به یاری بزرگان باز و هموار باقی بماند.

تقدیم به روح پدرم که دوستدار دانش بود

تقدیم به نازنین مادرم، مهربان همسر و دردانه فرزندم امیرحسین

تقدیم به تمامی کسانی که در راه تفکر گام برمی دارند.

چکیده:

هیدگر در دوره های مختلف تفکر خویش زبان را همواره متناسب با پرسش از وجود مطرح می کند. در کتاب "وجود و زمان" گرچه زبان نقش آشکارکننده یا نامستورگرداننده دارد اما وجهی از ساحات سه گانه دازاین است. بنابراین زبان نه ابزار یا وسیله ای در خدمت آدمی بلکه وجهی از هستی اوست. هیدگر در کتاب "در آمدی بر متافیزیک" برای زبان نقش محوری در احیاء پرسش از هستی که در طول تاریخ متافیزیک - با نشانیدن موجود به جای وجود - به فراموشی سپرده شده است، قائل می شود. به نظر او از آنجا که زبان به کلام در آمدن وجود است تفحص در زبان تامل در خود وجود است. هیدگر با تاسی از یونانیان باستان با تامل در کلمه "هستی" یا "وجود"، پیوند بین وجوه مختلف هستی که تعابیر مختلفی همچون فوزیس (به ظهور در آورنده)، لوگوس (مقام جمع)، دیکه (نظام بخش)، نوئین (یافت) را به خود اختصاص داده اند، در می یابد. به نظر او اینها تعابیر مختلف برای یک حقیقت واحد از وجوه مختلف اند که در طول تاریخ متافیزیک پیوند بین آنها و حقیقتی که به آن اشاره دارند به فراموشی سپرده شده است. در رساله "ذات حقیقت" که از آثار دوره میانی تفکر هیدگر است، زبان با توجه به تعریف متداول از حقیقت به مثابه مطابقت، عامل اساسی در بازنمایی و حاضر گرداندن چیزی که گزاره درباره آن است، معرفی می شود. هرچه بیشتر سخن می گوئیم، آن چیز را بیشتر حاضر می گردانیم. نقش زبان در بازنمایی چیزها به جهت انکشاف و فتوحی است که انسان از آن برخوردار است، انکشاف و فتوحی که دریچه ای از ساحات مکشوف و گشوده هستی است. در "سرآغاز کار هنری" - که نزدیک به تفکر دوره متاخر است - زبان با توجه به ذات آن که شعر (پوئیسیس، فرآوردن نامستوری) است، مورد توجه قرار می گیرد. شعر که زبان اصیل (ذات زبان) و اساس تمام هنرهاست با ایجاد کشمکش بین عالم (ساحت گشوده هستی) و زمین (وجه فروبسته هستی)، فرآوردنده ظهور و نامستوری (حقیقت) است. هنر مقام خویش در پیش آمد حقیقت را مدیون تعلق میان زبان و حقیقت است. مقدمه کار هنری، فتوحی است که برای اولین بار با گفت زبان پیش می آید. در "هولدرلین و ذات شعر" هیدگر با وام گرفتن پنج گفته از هولدرلین - که به نظر هیدگر شاعر شاعران است چون ذات شعر را سروده است - و تفسیر آنها به نقش خطیر زبان (نامیدن شاعر) در سکنی گزیدن آدمی بر روی زمین می پردازد. تعبیر بسیار مهم "زبان، خانه وجود است" در "نامه ای در باب اومانیسیم" نشانگر شان زبان نزد هیدگر است. در این اثر مهم، زبان به مثابه خانه یا ساحتی لحاظ شده که هر آنچه هست در آن مقیم است. ظهور یا موجود شدن هر موجود با نامیدن یعنی از راه زبان میسر می گردد و انسان محافظ و نگهبان این خانه است. در آثار متاخر به ویژه "در راه به سوی زبان" و "شعر، زبان، تفکر"، زبان به نحو روشن و متمایزی با حقیقت یا هستی هم آغوش است. در واقع زبان، زبان وجود است چرا که لوگوس هم نام هستی است و هم نام زبان. زبان، گفت (بخشش) هستی است که هر آنچه هست را با زبان اشاره نشان می دهد و خود را در پس ظهورات مخفی نگاه داشته، راه را برای تفکر شاعرانه باز نگه می دارد. زبان "رویداد از آن خود کننده" است که در هر دوره چیز دیگری می گوید یا به نحو دیگری ظهور می کند و برای رساندن پیام یا دعوت خویش (برای به ظهور در آوردن)، پیام رسان هایی که شنوای پیامش و نگهبان خانه اش هستند را به خود تخصیص می دهد. شاعران و متفکران حقیقی در هر قوم، پاسخ دهندگان به دعوت لوگوس (در جهت ظهور و گردهم آمدن) اند که از جانب وجود، پایه گذاران تاریخ قوم هستند.

کلید واژه‌ها: هیدگر، هستی (وجود)، نامستوری، دازاین، اگزیستانس، استعلاء، عالم، لوگوس، شعر، تفکر، راه، از آن

خودکننده، حوالت

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

معرفی کوتاه‌نوشت‌ها

فصل اول: لوگوس و دازین

۱	۱-۱- درآمد	
۴	۱-۱-۱- هیدگر و پرسش از زبان	
۸	۱-۱-۲- زبان در دوره‌های مختلف تفکر هیدگر	
۱۰	۱-۲- لوگوس / زبان در "وجود و زمان"	
۱۰	۱-۲-۱- لوگوس و ساختار اگزیستانسیال دازین	
۱۳	۱-۲-۲- معنای لوگوس	
۱۶	۱-۲-۳- معناداری و تفهم	
۱۷	۱-۲-۴- معناداری و لوگوس	
۱۸	۱-۲-۵- فهم، لوگوس و تأویل	
۲۰	۱-۲-۶- شنیدن	
۲۲	۱-۲-۷- سکوت	
۲۳	۱-۲-۸- زبان روزمره	
۲۷	۱-۳- لوگوس / زبان در "درآمدی بر متافیزیک"	
۲۷	۱-۳-۱- پرسش هستی	
۲۸	۱-۳-۲- وجود، فوزیس، لوگوس	
۳۱	۱-۳-۳- لوگوس	
۳۴	۱-۳-۴- دیکه	
۳۷	۱-۳-۵- لوگوس و دا - زاین	
۴۱	۱-۳-۶- زبان دازین	
۴۲	۱-۳-۷- توجه اصیل به لوگوس	

فصل دوم: لوگوس و حقیقت

۴۴	۲-۱- زبان و حقیقت.....
۴۸	۲-۲- زبان و هنر.....
۴۸	۲-۲-۱- هنر و فتوح.....
۴۹	۲-۲-۲- شعر و زبان.....
۵۲	۲-۲-۳- گفتن، عرصهٔ پیکار عالم و زمین.....
۵۳	۲-۲-۴- نسبت هنر به مثابهٔ در - کار - نشاندن حقیقت با تاریخ.....
۵۶	۲-۲-۵- مراقبت و پاسداری.....
۵۸	۲-۳- زبان در "هولدرلین و ذات شعر".....
۵۸	۲-۳-۱- شاعری بی شائبه ترین اشتغال است.....
۵۹	۲-۳-۲- زبان به انسان به مثابهٔ خطرناک ترین امر داده شده تا بتواند بیازماید که چیست.....
۶۲	۲-۳-۳- آدمی بسیاری چیزها را تجربه کرده است و بسیاری از امور آسمانی را نامیده است، از آن زمان ما هم سختی بوده‌ایم و می‌توانیم سخن دیگری را بشنویم.....
۶۴	۲-۳-۴- اما آنچه می‌ماند، توسط شاعران بنا نهاده شده است.....
۶۷	۲-۳-۵- آدمی با شایستگی و شاعرانه در زمین سکنی گزیده است.....
۷۰	۲-۴- زبان و انسان.....
۷۰	۲-۴-۱- انسان و اومانیسیم.....
۷۱	۲-۴-۲- ذات اگزیستانس.....
۷۴	۲-۴-۳- حوالت و تاریخمند بودن "وجود - آنجا".....
۷۷	۲-۴-۴- تفکر.....
۸۱	۲-۴-۵- تفکر و زبان.....
۸۳	۲-۴-۶- تاریخ، تفکر و زبان.....

فصل سوم: گفت وجود

۸۶	۳-۱-۱- هیدگر متأخر و زبان.....
۸۷	۳-۱-۲- ذات زبان.....
۹۰	۳-۱-۳- زبان و ظهور.....
۹۲	۳-۱-۴- زبان و شنیدن.....
۹۳	۳-۱-۵- انسان در راه زبان.....

عنوان

صفحه

۹۵.....	۳-۱-۶- "پیش - آمد از آن خود کننده"
۹۷.....	۳-۱-۷- انسان، از آن خود کننده، گفت
۱۰۰.....	۳-۱-۸- گشت و زبان
۱۰۰.....	۳-۱-۹- تک گویی زبان، وحدت بخشی
۱۰۲.....	۳-۱-۱۰- از آن خود کننده و گشتل
۱۰۶.....	۳-۱-۱۱- فوزیس، طبیعت
۱۱۰.....	۳-۲- زبان، شعر، سکنی گزیدن
۱۱۰.....	۳-۲-۱- بخشش وجود
۱۱۱.....	۳-۲-۲- نامیدن، اساس شاعری
۱۱۲.....	۳-۲-۳- کلمه
۱۱۸.....	۳-۲-۴- چیز، عالم، قرب
۱۲۱.....	۳-۲-۵- ارتباط زبان با چهارگانه‌های عالم
۱۲۲.....	۳-۲-۶- سکنی گزیدن شاعرانه
۱۲۸.....	۳-۳- زبان، تفکر، همسایگی
۱۲۸.....	۳-۳-۱- همسایگی تفکر و شعر
۱۳۲.....	۳-۳-۲- تفکر و بویایی
۱۳۵.....	۳-۳-۳- تفکر، مراقبت
۱۳۶.....	۳-۳-۴- تفکر، سپاسگذاری
۱۳۷.....	۳-۳-۵- تفکر به مثابه «راه»
۱۳۸.....	۳-۳-۶- مستوری و تفکر
۱۴۱.....	۳-۳-۷- تفکر و عدم
۱۴۴.....	نتیجه گیری
۱۴۶.....	پی نوشت‌ها
۱۴۹.....	واژه نامه
۱۵۵.....	منابع و مأخذ

معرفی کوتاه نوشت ها

() : ذکر منبع، معادل یا هم معنا

- - : جمله معترضه، توضیح

/ : مترادف

پیشگفتار

مارتین هیدگر (۱۹۷۶ - ۱۸۸۹) متفکر بزرگ آلمانی است که سراسر عمر خود را وقف پرسش از هستی کرد. جرقه آغازین اندیشه او به دوران نوجوانی اش باز می‌گردد هنگامی که به طور تصادفی با کتاب برنتانو تحت عنوان "معانی متعدد وجود نزد ارسطو" روبرو شد و نویسنده و ارسطو را هم‌نوا با خود دید. برنتانو در این کتاب این پرسش را مطرح می‌کند که وجود چیست که در هر مقوله ای به شکل همان مقوله خود را نشان می‌دهد؟ وجود چیست که با جوهر، جوهر است و با عرض، عرض؟ مطالعه این کتاب، طلب همیشگی هیدگر برای پرسش از وجود را بنا نهاد. این پرسش، پرسش همیشگی هیدگر است که در تمام مراحل رشد اندیشه او همچنان پا برجاست. او از یک طرف کاملاً آشنا با پدیدار شناسی هوسرل است و از طرفی دیگر مأنوس با اندیشه های هرمنوتیکی دیلتای و دیگران است. علاوه بر آشنایی او با تمام فلاسفه، در فن بسیار مهم اتمولوژی یا ریشه شناسی کلمات (که یافتن معنای کلمه است آنچه‌چنان که در عهد باستان به کار می‌رفته) نیز توانایی ویژه ای نشان داده است. به نظر هیدگر فلسفه غرب سیری را طی کرده است که آن سیر، سیر دور شدن و غفلت از وجود است. توجه هیدگر به عهد باستان به جهت تفکر حضوری و شاعرانه آن دوره است که پیوسته معطوف به خود هستی (اساس) است. در تفکر حکمای پیش سقراط وجود بی واسطه تر خود را نشان می‌داد و اندیشمندان با قرب بیشتر با خود وجود تماس داشتند. اما به مرور وجود جای خود را به مفهوم وجود داد و متافیزیک از جایی شروع شد که شبکه مفهوم پردازی جای تماس بی واسطه را گرفت و مفاهیم و قالبهای ذهنی، هرآنچه هست را از دسترسی بی واسطه دور گرداند. هیدگر تلاش می‌کند تا سیر دوری از وجود و نزدیکی به مفهوم که در واقع سیر غفلت و فراموشی است را نشان دهد. از نظر او هر چه به دوره های جدید رسیده ایم، این غفلت بیشتر شده است. او معتقد است بر خلاف متفکران عهد باستان (هراکلیتوس و پارمنیدس) که انس با وجود داشتند و از خود حقیقت (الثیا) سخن می‌گفتند به مرور - به ویژه با ظهور سوفسطائیان - از حقیقت فاصله بسیار زیادی گرفته شد که حتی آنها که در پی احیاء حقیقت بودند نیز دیگر بازگشت قبلی هراکلیتوس و پارمنیدس را نداشتند و ایده جای وجود را گرفت بنابراین در اولین گام پرسش از خود وجود به پرسش از موجود تنزل پیدا کرد. بعد از فلسفه یونانی در فلسفه های مسیحی نیز وجود که موضوع تفکر است به موجود تنزل پیدا می‌کند و حتی خدا هم در زمره موجودات قرار می‌گیرد. در دوره جدید بشر خود را ملاک و معیار حقیقت و چیستی اشیاء معرفی می‌کند. دکارت می‌گوید: حقیقت چیزها عبارت است از آنچه که من به نحو واضح و متمایز بتوانم ادراک کنم. پس حقیقت با یقین یکی انگاشته می‌شود و ملاک همه موجودات من متفکر می‌گردد. سیر دوری از حقیقت در دوره جدید به اوج می‌رسد. در تفکر کانت که بسط پایه های فکری دکارت است، موجود به امر ابژکتیو تحویل می‌شود و وجود نیز یکی از مقولات فاهمه بشری می‌گردد. یعنی در واقعه نه تنها از وجود غفلت می‌شود بلکه موجود هم عبارت می‌گردد از چیزی که به شناسایی ما در می‌آید و هرگز گذاشته نمی‌شود تا موجود آنچه‌چنان که هست، خود را نشان دهد. در تفکر هگل نیز وجود به روح مطلق که در واقع همان به خودآگاهی آدمی است تبدیل می‌شود و همه هستی جلوه های مختلف این روح است. قبل از کانت و هگل، لایب نیتس موجود حقیقی را مناد می‌داند که عبارت است از ادراک و میل و اراده و بعد از هگل، نیچه وجود حقیقی را عبارت از اراده به قدرت می‌داند. بنابراین به تفسیر هیدگر در مابعد الطبیعه غربی یک سیر فزاینده دور شدن از وجود را می‌بینیم. به نظر هیدگر در متافیزیک ما فقط به یک ساحت از وجود توجه کرده ایم و آن ساحت، ساحت ظهور وجود است. اگر چه وجود در همه جا ظهور پیدا می‌کند اما وجه

مخفی و پنهانی دارد که مابعد الطبیعه از آن غافل شده است. آنچه در تاریخ مابعدالطبیعه غربی حاکم است و به آن بیشتر توجه شده است، مفهوم وجود است. وجود را نه باید منحصر به ظهور دانست و نه در مفاهیم انسانی به دنبال آن بود. به نظر هیدگر تفکر باید به خصوص معطوف به جنبه پنهان وجود باشد و این چیزی است که در مابعدالطبیعه به فراموشی سپرده شده است و بشر امروز را دچار سرگردانی، حیرانی و توهم تسلط بر عالم و آدمی گردانده است. آنچه باید به آن بازگشت نه رجوع به عهد باستان که بازگشت به وجود و پرسش از آن است. هیدگر برای این بازگشت به "تفکیک و تخریب تاریخ هستی شناسی" می پردازد تا سیری را که به غفلت از هستی و پیدایش مفاهیم جدید از عالم و آدم منجر شده است دریابد و از متافیزیک گذار حاصل کند تا راه را برای تفکر حضوری و همراه با ذکر هموار سازد. هیدگر به نقادی ژرف تمام تاریخ متافیزیک غربی و به تفکیک و تخریب مسلمات و مشهورات و مبانی آن پرداخته است و نشان داده که همه اندیشه های مألوف و مأنوس ما حجاب های عظیمی است بر چهره وجود.

تفکر هیدگر را به دوره های مختلف تقسیم می کند اما هرگز این گونه نیست که هیدگر دوره متأخر نافی تفکر هیدگر متقدم باشد. تفکر هیدگر پس از "وجود و زمان" (مشهورترین اثر هیدگر) به تعبیر خودش نوعی گشت یا گذار دارد. شاید بتوان گفت آنچه هیدگر در پی آن بوده است به زعم خودش در وجود و زمان نتوانسته است متعقّق گردد و اگر چه در وجود و زمان نیز دغدغه او خود هستی اما به نظر خودش باز هم آن کتاب نتوانسته از زبان متافیزیک دور شود. به همین جهت در دوره متأخر، تفکر شاعرانه را که کاملاً متفاوت از اندیشه های مألوف و مأنوس متافیزیکی (تفکر مفهومی) است را پیش می گیرد. زبان برای هیدگر پیوسته در ارتباط با حقیقت یا نا مستوری مطرح است. حتی آنجا که وجهی از ساخت هستی انسانی تلقی می شود. اما در دوره متأخر دیگر زبان، زبان هستی است و تأمل در باب زبان جدا از خود هستی نیست در این جا تمام سعی این پایان نامه بر آن است که با توجه به دغدغه هیدگر و طلب همیشگی او از وجود به مسئله زبان پرداخته می شود.

فصل اول

لوگوس و دازاین

۱-۱- درآمد

ما در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که دغدغه اصلی آن رسیدن به پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک است. انسان عهد جدید در این راه در کوشش است تا هر آنچه را در اطراف و اکناف عالم است، کشف کند و از آن استفاده‌ای ببرد اما چنان بی‌حد و مرز در حال دخل و تصرف در طبیعت و عالم است که حتی خود را نیز اسیر تکنولوژی کرده است. البته از اوائل سده پیش و حتی اندکی پیش از آن بتدریج ندای نقد وضعیت جدید و مبانی و اساس آن به گوش می‌رسد و این ندا امروزه پرطنین‌تر شده است. متفکران که بقول نیچه سخن نابهنگام می‌گویند و آنچه را همگان بدان عادت کرده‌اند به پرسش می‌کشند، به امکانات مختلف اندیشیده و حقیقت پنهان در پس ظواهر موجود را محور تفکر و پرسش خود قرار داده و در پی چاره‌ای برای رها ساختن دیگران از قید تعلق و متذکر ساختن آنها به حقیقت ذاتی‌اشان هستند. تفکر، در ذات خود، بنیادین است چرا که معطوف به اصل و ریشه است: شاید به زعم برخی، تفکر تنها برای گوشه‌ای نشستن و دوری گزیدن از دنیای امروز شایسته است، نه برای زیستن در عالم تجدد. اما حقیقت آن است که حتی قوام علم و تکنولوژی نیز بسته به تفکر است. تفکر ارزیابی و سنجش امکانات مختلف است و به همین جهت تفکر همواره رو به سوی اساس و بنیان دارد. اما امروزه دیر زمانی است که تفکر به حساب‌گری صرف و استدلال محض تحویل شده است. هیدگر در اوج غلبه تفکر

حساب گر و عقل عداد اندیش و سیطره تکنولوژی، از تفکری دیگر سخن به میان آورده است و به همین جهت تأثیر بزرگی از جنبه‌های مختلف در تفکر معاصر داشته است.

نمی‌توان انکار کرد که فلسفه سده بیست بی هیدگر چهره‌ای دیگر می‌یافت. بدون تأثیر او نه اگزیستانسیالیسم ژان پل سارتر چندان زمینه پیدایش می‌یافت و نه اخلاق امانوئل لونیاس. هانس گئورگ گادامر هرمنوتیک فلسفی خود را بدون هیدگر نمی‌پروراند و نوشته‌های میشل فوکو به دور از تأثیر هیدگر، درون مایه دیگری می‌یافتند و ساختار شکنی ژاک دریدا بدون سر و کار داشتن و آشنایی او با فلسفه هیدگر پدید نمی‌آمد. پس از هیدگر فلسفه سده بیستم را نمی‌توان بدون هیدگر فهمید، اما علاوه بر این، او به عنوان فیلسوف بزرگ سده بیستم نگاهی تازه بر تاریخ فلسفه در کلیت آن را ممکن ساخته است. این نکته را باید مدیون هیدگر دانست که نویسندگان کلاسیک همچون افلاطون و ارسطو، کانت یا هگل را می‌توان از نو برخواند و باید به این مهم اقدام کرد. اگر هیدگر نبود شاید قطعات به جای مانده از پارمنیدس و هراکلیتوس تنها موضوع پژوهشهای بسیار تخصصی قرار می‌گرفتند. جدی گرفتن نیچه به عنوان فیلسوف به تفسیرهای هیدگر درباره او باز می‌گردد. همچنین بی‌گمان رونق کیرکگارد یا دلتای در فلسفه آکادمیک را باید تا اندازه زیادی مدیون هیدگر دانست. همچنین باید به این نکته اشاره کرد که هیدگر پیوسته در تفسیرهای خود از سنت فلسفی با این پرسش دست و پنجه نرم می‌کند که فلسفه چیست و چگونه می‌توان هنوز به فلسفه ورزیدن پرداخت بی آنکه فلسفه به یک سیستم یا سامان دهنده صرف تقلیل یابد.

هیدگر در کار خود، خصلت تاریخمندی فلسفه را بسیار جدی شمرده است. یعنی در عین حال که بر پیشینه و سنت خود گره خورده اما افزونتر از تاریخ و سابقه خود است. برای پیشگیری از فرو کاسته شدن فلسفه به موضوع پژوهش تاریخی، فلسفه می‌تواند به یک پرسش عینی تن دهد که به باور هیدگر، این پرسش، پرسش از هستی است. بطور معمول معلوم نیست که منظور هیدگر از پرسش هستی به درستی چیست. از همین رو تعابیر اغلب معماوار هیدگر گاهی به عنوان پاره‌ای جادو واژه‌های میان تهی تلقی می‌شوند. اگر به دنبال دریافت این نکته باشیم که هیدگر به چه سان اندیشه‌های خود را می‌پروراند و اگر کار پژوهش درباره هیدگر را با بررسی نخستین تأملاتی که از آن خود او هستند آغاز کنیم، خیلی زود اندیشه‌ها و موضوع‌های محوری فلسفه او رخ می‌نمایند. اگر چه هیدگر پیوسته به این اندیشه‌ها و موضوع‌ها وفادار ماند، در آثار او از پروراندن و فریه کردن تدریجی و گسست ناپذیر آن برنامه فلسفی - برنامه‌ای که با آن او کار فلسفه ورزیدن خود را آغاز نموده است - نشانی در میان نیست. نوشته‌های به جا مانده از او در کلیتشان به مانند یک پیکر عظیم ناتمام مانده هستند. او هر بار از نو آغاز می‌کند و مفاهیم و تعابیر تازه‌ای را بر می‌گزیند یا به مفاهیمی که پیش‌تر به کار برده معنا و محتوای نو

می‌بخشد. نوشته‌ها و درسگفتارهای او یک "آزمون" وقفه‌ناپذیر در تأمل فلسفی است. هیدگر همواره می‌کوشد به برداشت‌ها و ترسیم‌های نوینی از اندیشه خود دست یابد. هیدگر برای پیشبرد برنامه فلسفی خود به راهکارهای نوینی می‌رسد که قابل تقلیل به هم نیستند بلکه در همان حالت گوناگونی و موقتی^۱ بودن (پیشنهادی) می‌مانند. این مطلب را عنوان دو مجموعه‌هایی که او گردآورده یعنی راههای گیلی^۲ و نشانه‌های راه^۳ به خوبی نشان می‌دهد. هر که در پی فهم فلسفه هیدگر است، باید خصلت آزمون‌گر بودن فلسفه او را نیک دریابد. به همین جهت در گسبست‌ها می‌توان مدخلی به فلسفه او یافت. در این گسبست‌هاست که دیده می‌شود هیدگر چگونه با پیگیری، پرسش فلسفی خود را دنبال می‌کند و همزمان این آمادگی را دارد که آن را از نو دریفکند، آنگاه که تلاش برای رسیدن به پاسخ مورد نظر، کامیاب نبوده است. برنهاردولته^۴، کشیش کاتولیک و استاد فلسفه دین مسیحی در دانشگاه فرایبورگ، درباره هیدگر چنین می‌گوید:

او همواره جستجوگر، و پیوسته در راه بود. در موارد متعددی وی مؤکداً نحوه تفکر خود را به منزله یک راه توصیف کرده است. او این راه را بی وقفه طی کرد. این راه مملو از پیچ و خم‌هاست. بی تردید، جایی که او بیراهه رفت، کش و قوسهای بسیاری وجود داشته است. هیدگر همواره این مسیر را به منزله راهی می‌فهمید که به وی عرضه شده و او در این مسیر افکنده شده است. او درصدد فهم کلام خود به منزله پاسخ به ندایی بود که وی بی وقفه به آن گوش می‌سپرد. برای او اندیشیدن، به معنای سپاسگذاری، یعنی دادن پاسخی مناسب و درخور به آن ندا بود. (Sheehan, 1981, p. 73)

نحوه تفکر هیدگر برای همیشه جای تأمل دارد. حتی عده‌ای که معتقدند با افکار او آشنا هستند نمی‌توانند مدعی فهم کامل تفکرش باشند چون او هرگز در پی رسیدن به یک نتیجه قطعی و نهایی نیست بلکه پیوسته در راه تفکر و بارها پرسیدن (آزمون) باقی می‌ماند. تفکر هیدگر با وجود تمام انتقاداتی که بر آن وارد می‌سازند، نحوه دیگری است و برای انسان امروز که یا در بند عادات مرسوم است و یا محبوس در افکار مفاهیم انتزاعی، نوعی تلنگر و هشدار است. شجاعت و جسارتی لازم است تا به آنچه در اطراف ما می‌گذرد با نگاهی هشدار دهنده بنگریم و در جستجوی حقیقت به طرح پرسش پردازیم. اگر تفکر هیدگر تنها تلفیق و تفسیر اندیشه‌های گذشتگان بود، هرگز به ناگفته‌های متفکران در دوره‌های مختلف نمی‌اندیشید. در واقع بیان ناگفته‌های فلاسفه و دیدن فلاسفه از منظر دیگر، خود هنر بزرگی است. هیدگر، هنرمند بزرگی است که در لابلا یا خطوط سفید

-
1. Provisional
 2. Holzwege
 3. Wegmarken
 4. Bernhard Welte

گفته‌های فلاسفه، چیز دیگری را می‌بیند. او در هر جا به دنبال نشانه‌ای است که راه به سر آغاز می‌برد. عده‌ای بر این باورند که وجود برای هیدگر مستمسکی شده که به او اجازه دخول به هر معبری را می‌دهد در حالیکه خود وجود در تفکر او مبهم و غیر قابل فهم است، حتی عده‌ای معتقدند تفکر واقعی هیدگر مربوط به کتاب "وجود و زمان" و آثار پیش از آن است چون در آنجا به نحوی منضبط و دقیق بحث می‌کند و معنای وجود را با نشان دادن ساختار اگزیستانسیال دازاین دنبال می‌کند. به زعم این گروه، فلسفه هیدگر مربوط به "وجود و زمان" است و به همین جهت تفکر او را پس از "وجود و زمان"، شعر می‌گویند اما نه در معنایی که خود هیدگر از شعر لحاظ می‌کرد و آن را ظهور حقیقت یا به عبارتی فرآوری نامستوری می‌دانست. شعر به معنای اصیل، ذات تفکر است اما در نگاه منتقدینی که در صدد کم رنگ نشان دادن تفکر دوره متأخر هیدگر هستند، شعر به معنای گفته‌ها و نوشته‌های خالی از تفکر و تعقل است. در واقع منتقدین وصف "شاعرانه" را برای تفکر دوره متأخر در معنایی غیر از آنچه که خود هیدگر لحاظ می‌کرد، به کار می‌برند.

حقیقت امر آن است که برای نقد و بررسی هر فیلسوف ابتدا باید به جای خود فیلسوف نشست، پرسش و دغدغه‌های او را دنبال کرد تا بتوان با عمق اندیشه‌اش، آشنا شد. پس از آشنایی کامل با افکار فیلسوف از جهات مختلف می‌توان به نقد پرداخت. اما حتی در مقام نقد نیز باید با توجه به اصول و نحوه تفکر خود فیلسوف، به نقادی پرداخته شود. نقد تفکر هیدگر بر اساس تفکر خود او و نه بر اساس تفکر مفهومی و انتزاعی - که او پیوسته از آن گریزان بود - میسر است. اگر تلاش خود را به کار بندیم که تفکر هیدگر را با مفاهیم و چارچوب متداول در سنت متافیزیک به انتقاد و پرسش بگذاریم، راه به جایی نخواهیم برد، چرا که هیدگر اساساً در جهت تغییر مسیر می‌کوشد و حتی از به کار بردن واژه‌های متعارف در سنت متافیزیکی اجتناب می‌ورزد.

۱-۱-۱- هیدگر و پرسش از زبان

"زبان" که موضوع پژوهش این رساله است را می‌توان اساسی‌ترین موضوع فلسفه معاصر و تفکر هیدگر دانست. وجود که محور اساسی اندیشه هیدگر در طول دوران طولانی اندیشه‌ورزی اوست، در هیچ یک از دوره‌های فکری او دچار تغییر یا شدت وضعف نگردید. ما با دو هیدگر روبرو نیستیم بلکه هیدگر متقدم و متأخر یک هیدگر است که تمام دغدغه‌اش، بازگشتن به تفکر به معنای اصیل و نزدیک شدن به لوگوس است. شاید در وهله اول چنین به نظر رسد که توجه هیدگر در "وجود و زمان" معطوف به انسان است و نه وجود، اما حقیقت مطلب آن است که هیدگر با توجه به روش هرمنوتیکی خود برای رسیدن به وجود از تنها موجودی

که پرسش از وجود می‌کند و نسبت خاصی با وجود دارد، شروع می‌کند تا با تفحص در ساختار وجود او که ناحیه‌ی باز وجود است به خود وجود نزدیکتر شود. توجه به این مطلب ضروری است که دازاین در "وجود و زمان" هرگز خود بنیاد یا سوژه به معنای متداول در سنت متافیزیک نیست، بلکه افکنده شده از جانب وجود و در قیام - در - نسبت با وجود است. تلقی هیدگر از زبان (لوگوس) جدا از وجود نیست. هیدگر در آثار مختلف خویش بارها و بارها به زبان باز می‌گردد و از آن می‌پرسد. پرسش از زبان، پرسش کلیدی است که فلاسفه را در دوره‌های مختلف، خاصه دوره‌ی معاصر به خود مشغول داشته است.

در پاسخ به پرسش از زبان، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد که قبل از پرداختن به دیدگاه هیدگر باید از آنها به اختصار سخن گفت. باور رایج آن است که زبان، به کار گرفتن اندام‌های گفتاری برای پدید آوردن صدا است و صداها منتقل‌کننده‌ی احساسات، افکار و عواطف انسانی است. اساس این باور آن است که سخن، بیان کردن است. سخن به معنای ادا کردن، رایج‌ترین تعریف از زبان است. این تعریف مبتنی بر چند پیش‌فرض است. اولین پیش‌فرض این است که چیزی درونی وجود دارد که ادا می‌شود. اگر زبان را ادا کردن بپنداریم، تعبیر ما بیرونی و سطحی خواهد بود و این در حالی است که ما آن را به عنوان چیزی درونی تعریف و تبیین کرده‌ایم. در این تلقی از زبان، زبان اظهار چیزی است که در آدمی پنهان است. بنابراین زبان، امری بیرون از هستی آدمی است که در هستی او پنهان شده است. دومین پیش‌فرض این تعریف آن است که سخن نوعی فعالیت انسانی به شمار می‌آید یعنی "انسان، سخن می‌گوید". بر این اساس، زبان محدود به انسان و نوعی فعالیت انسانی است، یعنی سخن گفتن انسان مربوط به خود اوست و در اصل او مالک زبان است. با چنین نگاهی نمی‌توانیم بگوییم "زبان سخن می‌گوید" زیرا اگر چنین بگوئیم به این معنی است که نخست زبان است که انسان را تحقق می‌بخشد و به وجود می‌آورد یعنی زبان، بیانگر انسان است، حال آنکه در این تعریف انسان فاعل و خالق زبان است. پیش‌فرض سوم این تلقی آن است که با این فعالیت، ما آن چیزی را که تفکر نامیده می‌شود به جنبه‌ای مادی و فیزیکی تبدیل کرده و به نحوی واقعیت خارجی می‌بخشیم. پیش‌فرض دیگر این تعریف اینکه زبان، وسیله یا ابزار انگاشته می‌شود یعنی زبان، وسیله‌ای برای ابراز و انتقال افکار است. علاوه بر این در این تعریف، زبان وجهی نمادین دارد یعنی واژه‌هایی که ما برای انتقال به کار می‌گیریم جنبه‌ی نمادین پیدا می‌کنند و خود زبان، علامتی برای نشان دادن آنچه درون ماست، می‌گردد. پس سخن گفتن نوعی علامت یا نماد به حساب می‌آید که قراردادی است. آدمی به نامگذاری اشیاء پرداخته است تا بتواند آنها را دسته‌بندی کند و مورد شناسایی قرار دهد تا تصرف در آنها میسر شود. در این تلقی نامگذاری امری قراردادی است و چون اساس زبان، نامیدن اشیاء است زبان نیز امری قراردادی به حساب می‌آید.

بدین ترتیب زبان، دایره‌ای از لغات و نظام کاملی از ساختار زبانی و اندام‌هایی است که با آنها می‌توان واژگان را به کار برد و به دیگران منتقل ساخت. در این تلقی، زبان وسیله‌ای است برای انتقال معانی و اندیشه‌هایی که از قبل وجود داشته است. به عبارتی آن چیزی را می‌گوییم که از قبل وجود دارد. زبان، انتقال معنایی است که پیش از بیان وجود داشته و زبان، نقشی در ایجاد آن ایفاء نمی‌کند. با این نوع نگاه، زبان که ساختاری از لغات و واژه‌هاست به خودی خود بی‌معنا می‌گردد مگر آنکه معنا از جایی دیگر و بیرون از ساختار زبان به آن داده شود. عده‌ای دیگر به زبان با نگاه ابزاری اما به نحوی دیگر می‌نگرند. اینها بر این باورند که زبان حقیقی که همان زبان چارچوب‌بندی شده و نظام یافته (زبان آرمانی) است، معیار حقیقت و صدق و کذب است. از نظر ایشان زبان آرمانی معیاری برای زبان طبیعی است، به عبارت دیگر زبان آرمانی نماینده کمال یافتن زبان‌های معمولی از طریق حذف ابهام و ناروشنی است و بالاخره چون ابزاری است به تیزی تیغ، می‌تواند ابهامات زبان طبیعی و برخی دشواری‌های پا بر جای فلسفی را حل کند (استرول ۱۳۸۳، ص ۲۷۰).

به نظر فیلسوفان تحلیلی از جمله راسل و ویتگنشتاین اول، زبان آرمانی، وجوه ساختاری جهان را ترسیم می‌کند و این وجوه را در دو مقوله واقعیت‌ها و عینیت‌ها جای می‌دهد. نحوه اتصال واقعیت به زبان از طریق گزاره‌هایی است که تصویر واقعیت هستند بدین نحو که گزاره‌ها، واقعیت‌ها را تصویر می‌کنند و نام‌ها با پیوند اشاری خود به عینها، معنا را پدید می‌آورند. پس زبان چون نقشه‌ای تصویر می‌شود که با واقعیت رابطه هم‌ریختی دارد (استرول ۱۳۸۳، ص ۹۳-۹۰). در این دیدگاه، زبان ایستاست، درست به همان نحو که تصویر یا نقشه ایستاست. اما ویتگنشتاین متأخر موضعی دیگر در برابر زبان پیدا می‌کند. جمله کلیدی او در دوره متأخرش که "در جستجوی معنا مباش، کاربرد را جستجو کن" به روشنی نشانگر تغییر موضع اوست. بدین ترتیب در فلسفه متأخر او واژه‌ها در جریان زندگی معنا دارند نه در زبان آرمانی، با این تأیید که او زبان را وجهی اساسی از عمل انسانی یعنی گونه‌ای عمل و نه گونه‌ای تصویر‌گری می‌بیند. او این اعتقاد را که یک زبان آرمانی با تقویت گفتار معمولی به فهم فلسفی یاری می‌رساند، رد می‌کند و به جای آن بر اهمیت توصیف شیوه‌های پیچیده‌ای تأکید می‌کند که مردم در جریان فعالیت‌های روزمره خود با آنها زبان را به کار می‌گیرند. منظور از "جریان زندگی" چنین فعالیت‌هایی است. در جریان زندگی است که عناصر گفتمان، معنای خود و هدف‌ها یا منظورهای خود را کسب می‌کنند. ویتگنشتاین این گونه فعالیت‌های روزمره را "بازی‌های زبانی" می‌نامند. معناداری واژه بر اساس "بازی زبانی" ای است که در آن بکار رفته است. در "بازی زبانی" است که واژه معنا پیدا می‌کند نه آنکه معنایی از قبل تعیین شده برای آن واژه وجود داشته باشد. نکته مهم دیگر در تفسیر ویتگنشتاین متأخر آن است که هیچ نظام زبانی نمی‌تواند به مفهوم دکارتی حضور داشته باشد چون هر زبانی تابع قاعده است و اشتباه در کاربرد